

سنگرهای یهود فرو و میریزد

... نقطه‌ای را که افسران اسلام در این غزوه (خیبر) مرکز ارتش خود قرار داده بودند از نظر اصول نظامی فاقد شرائط بود، زیرا سر بازان یهود کاملاً بر آنجا تسلط داشتند، و حاجب و مانعی از هدف گیری و تیر اندازی دشمن و سنگباران کردن مرکز اردوی اسلام نبود، روی این نقیصه یکی از دلوران کار آزموده اسلام بنام « حباب بن منذر » حضور پیامبر رسید و چنین گفت: فرود آمدن در این نقطه اگر بفرمان خدا است، من کوچکترین اعتراضی برای این مطلب ندارم زیرا دستور خداوند بالاتر از هر گونه نظر و پیش بینی ما است، ولی اگر یک امر عرفی و عادی است بطوریکه افسران میتوانند در آن اظهار نظر کنند، در این صورت ناچارم بگویم که این نقطه چشم انداز دشمن است، و در نزدیکی دژ « نسطاق » قرار گرفته، و تیر اندازان دژ بر اثر نبودن نخل و خانه، میتوانند قلب لشکر را هدف گیری کنند.

پیامبر با استفاده از یکی از اصول بزرگ اسلام (اصل مشاوره) و احترام به افکار دیگران چنین فرمود: اگر شما نقطه بهتری را معرفی نمائید، آنجا را اردوگاه خود قرار میدهیم، وی پس از بررسی اراضی خیبر، نقطه‌ای را تعیین نمود، که در پشت نخلها قرار گرفته بود، و بالنتیجه ستاد و مرکزیت با آنجا انتقال یافت، و در طول مدت تسخیر خیبر، هر روز افسران و پیامبر اسلام از آنجا بسوی دژها میآمدند و شبانگاه به ستاد ارتش باز میگشتند (سیره حلبی ۳ ص ۳۹).

درباره جزئیات نبرد خیبر نمیتوان نظر قاطع ابراز کرد، ولی از مجموع کتابهای تاریخ و سیره چنین استفاده میشود که سر بازان اسلام دژها را یک یک محاصره میکردند، و کوشش مینمودند که ارتباط دژ محاصره شده را از دژهای دیگر قطع نمایند، و پس از گشودن آن دژ، به محاصره دژ دیگر میپرداختند دژهایی که بایکدیگر ارتباط زیرزمینی داشتند و یارزمندگان و دلوران آنها به دفاع سرسختانه برمیخاستند، گشودن آنها بکندی صورت میگرفت، ولی دژهایی که رعب و ترس بر فرماندهان آنها مستولی گشته، و یار و ابط آنها با خارج بکلی بریده شده بود، تسلط بر آنها باسانی انجام میگرفت و قتل و خونریزی کمتر اتفاق میافتاد و کار

بسرعت زیاد پیش میرفت .

بعقیده گروهی از تاریخ نویسان، نخستین دژی از خیبر که پس از رنجهای فراوان ، بدست ارتش اسلام افتاد ، دژ « ناعم » بود ، گشودن این دژ بقیمت کشته شدن یکی از سرداران بزرگ اسلام بنام « محمود بن مسلمه انصاری » و زخمی گشتن پنجاه تن از سربازان اسلام تمام شد ، افسر مزبور بوسیله سنگ بزرگی که از بالا پرت کرده بودند ، کشته شد ، و همان لحظه جان سپرد و بنا بنقل این اثیر در « اسد الغابه » (۴ ص ۳۳۴) پس از سه روز جان سپرد و پنجاه سرباز نیز زخمی برای پانسمان به نقطه ای که در لشکر گاه برای اینکار اختصاص داده شده بود ، انتقال یافته همگی پانسمان شدند (حلی ۳ ص ۴۰) و دسته ای از زنان « بنی الفجار » با اجازه پیامبر به خیبر آمده ، درباری کردن مسلمانان ، و پانسمان کردن معروجان و سائر خدماتی که برای زن در اردوگاه مشروع بود ، فداکاری و جانفیزی شدید مینمودند (سیره ابن هشام ۳ ص ۳۴۲)

شورای نظامی تصویب نمود که پس از فتح دژ « ناعم » سربازان متوجه قلعه « قموص » شوند و ریاست این دژ با « ابن ابی الحقیق » بود ، این دژ با فداکاری سربازان اسلام گشوده شد ، و صفیه دختر حیی بن اخطب که بعدها در ردیف زنان پیامبر قرار گرفت ، اسیر گردید . این دو پیروزی بزرگ روحیه سربازان اسلام را تقویت کرد ، و رعب و وحشت بر قلوب یهودان مستولی گشت ، ولی مسلمانان از نظر مواد غذائی در مضیقه عجیبی قرار گرفته بودند ، بطوریکه برای سدجوع از گوشت برخی از حیوانات که خوردن گوشت آنها مکروه است استفاده مینمودند . و دژی که مواد غذائی فراوانی در آنجا بود ، هنوز بدست مسلمانان نیافتاده بود .

پرهیزگاری در عین گرفتاری

در این حالت که گرسنگی شدید بر مسلمانان مستولی گردیده بود و با خوردن گوشت حیواناتی که خوردن آنها مکروه است ، گرسنگی را بر طرف میکردند ، چوپان سیاه چهره ای که برای یهودان گله داری میکرد ، حضور پیامبر شرفیاب گردید و درخواست نمود که حقیقت اسلام را بر او عرضه بدارد ، او در همان جلسه بر اثربیانات جالب و سخنان نافذ پیامبر اسلام ایمان آورد ، و گفت این گوسفندان در دست من امانت است ، و اکنون که رابطه من با صاحبان گوسفندان بریده شد ، تکلیف من چیست ؟

پیامبر در برابر دیدگان صدها سرباز گرسنه ، با کمال صراحت فرمود . در آئین ما خیانت بر امانت یکی از بزرگترین جرمهاست بر تو لازم است ؛ همه گوسفندان را تا در قلعه ببری و همه را بدست صاحبانش برسانی ، او دستور پیامبر را اطاعت نمود و بلافاصله در جنگ شرکت کرد و در راه اسلام جام شهادت نوشید (سیره ابن هشام ۳ ص ۳۴۴)

او همانطوریکه در دوران جوانی لقب **امین**، گرفته بود، در تمام حالات امین و درستکار بود، او نه تنها خودش امین بود، بلکه در تمام دوران محاصره رفت و آمد گله‌های قلعه در صبح و عصر کاملاً آزاد بود، و یک نفر از مسلمانان در فکر بودن گوسفندان دشمن نبود زیرا آنها در پرتو تعالیم عالی‌رهبان خود، امین و درستکار بار آمده بودند، فقط یک روز که گرسنگی شدیدی بر همه آنها غالب گردیده بود، دستور داد، دور اس گوسفند از گله بگیرند، و باقیمانده را رها کنند، تا آزادانه وارد دژ شوند، و اگر اضطرار شدید در کار نبود، هرگز دست به چنین کار نمی‌زدند، و لذا هر موقع شکایت سر بازان خود را از گرسنگی می‌شنید، دست بدعا بلند می‌کرد و عرض می‌کرد: **بار الهادژی که مرکز غذا است، بروی سر بازان بکشا، و هرگز اجازه نمیداد، بدون فتح و پیروزی به اموال مردم دستبرد زنند** (سیره ابن هشام ۳ ص ۳۳۵).

با در نظر گرفتن اوضاع پیش، مشت گروهی از غرض ورزان تاریخ معاصر (خاورشناسان) بازمی‌گردد، زیرا آنان برای کوچک کردن اهداف عالی اسلام، سعی می‌کنند اثبات کنند که نبردهای اسلام برای غارتگری و گرد آوردن غنائم بوده و سر بازان اسلام در موقع جنگ و نبرد خود را ملزم با جرایم اصول عدالت نمی‌دانستند... ولی جریان فوق و امثال آن که در صفحات تاریخ ثبت گردیده گواه گویا بر دروغ پردازی آنان است، پیامبر در سخت‌ترین لحظات، لحظاتی که سر بازان فداکاری بامرک و گرسنگی دست بگیر بیان بودند، اجازه نمی‌دهد چوپان گله به صاحبان یهودی خود خیانت ورزد، در صورتی که می‌توانست همه آنها را یکجا مصادره کند.

دژهای یکی پس از دیگری گشوده میشود

پس از فتح قلعه‌های مزبور، ستون محاصره متوجه دژهای **دوطیح**، و **دسالام**، گردید (۱) ولی حملات مسلمانان با مقاومت سر سختانه **«یهود»** در بیرون قلعه، روبرو گردید و دلیران اسلام با جان‌بازی و فداکاری و دادن تلفات سنگین که سیره نویس بزرگ اسلام نام همه آن شهیدان را در ستون مخصوص گرد آورده است، نتوانستند پیروز شوند و بیش از ده روز با جنگ آوران یهود دست و پنجه نرم کرده هر روز بی‌اخذ نتیجه به لشکر گاه بر می‌گشتند.

در یکی از ده روز فوق ابی بکر مأمور فتح گردید و با پرچم سفید تالب دژ آمد، و سر بازان دلاور اسلام بفرماندهی او حرکت کردند ولی پس از مدتی بدون اخذ نتیجه باز گشتند و فرمانده سپاه هر کدام گناه را به گردن یکدیگر انداخته، همدیگر را متهم بفرانمودند.

روز دیگر فرماندهی لشکر بعهد **«عمر»** واگذار شد، او نیز داستان دوست خود

(۱) برخی از تاریخ نویسان معتقدند که دژهای مذکور با صلح و مذاکره گشوده شده و حوادثی

را که گفته میشود مر بوط به دژهای **«قموص»** و **«نسطاة»** میدادند.

را تکرار نمود و بنا بنقل طبری (ج ۲ ص ۳۰۰) پس از بازگشت از صحنه نبرد ، یاران پیامبر را با توصیف دلآوری و شجاعت فوق العاده رئیس دژ (مرحب) مرعوب میساخت ، این وضع پیامبر و سرداران اسلام را سخت ناراحت نموده بود (۱) در این لحظات رسول خدا ، افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد ، و جمله ارزنده زیر را که در صفحات تاریخ ضبط است ، فرمود : **لَاعْطِیْنَ الرَّایَةَ غَدًا رِجَالِیْهِبِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَیَحِبُّهُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ یَفْتَحُ اللّٰهُ عَلَیْهِ یَدَیْهِ اَیْسَ بَقْرَارٍ .**

یعنی : این پرچم را فردا بدست کسی میدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست میدارند و خداوند این دژ را بدست او میکشاید ، او مردیست که هرگز پشت بدشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمیکنند و بنا بنقل مجمع البیان ص ۱۲۰ و سیره حلبی ص ۳۴۳ چنین فرمود : **کَرَارٌ غَیْرُ فَرَارٍ** ، یعنی بسوی دشمن حمله کرده هرگز فرار نمیکنند (۲) (یعنی نقطه مقابل دوسر دار پیش است)

این جمله که حاکی از قضیلت و برتری معنوی و شهامت آن سرداری بود که مقدر بود فتح و پیروزی بدست او صورت بگیرد ، غریوی از شادی توأم با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه بوجود آورد ، و هر فردی آرزو میکرد که این مدال بزرگ نظامی نصیب وی گردد و این قرعه

(۱) **مَوْخِ بَزْرِكِ اِسْلَامِ اِبْنِ اَبِی الْحَدِیْدِ اِزْ سَرِّ كَظْمِ فَرَارٍ دَوْسَرْدَارِ سَخْتِ مَثَاثِرِ كَشْتِهَوِ دَرَقَصِیْدِه مَعْرُوفِ خَوْذِ چَیْنِیْنِ مِیْگُویْد :**

و ما انس لا انس للذین تقدما و فرها و الفرقه علماء حووب
یعنی اگر همه چیز را فراموش کنم هرگز سرگذشت این دوسر دار بزرگ اسلام را فراموش نخواهم کرد ، زیرا آنان شمشیر بدست گرفته و بسوی دشمن رفتند با اینکه میدانستند فرار از جهاد حرام است - مع الوصف - پشت بدشمن کرده فرار نمودند -

و للرایة العظمی و قد ذهبایها ملایس ذل فوقها و جلابیب
یعنی آنها پرچم بزرگ اسلام را بسوی دشمن بردند ، ولی در عالم معنی پرده هائی اذلت و خواری آنرا پوشانیده بود .

یشلهما من آل موسی شمر دل طویل نجاد السیف اجید یعویب
یکه جوان تندرو از فرزندان موسی آنرا طرد میکرد جوان بلند بالا که بر اسب تندرو سوار

بود .

(۲) هنگامیکه علی در خیمه سخن فوق را از پیامبر شنید بادلی پر از شوق چنین گفت : اللهم

لا معطی لما مننت و لا مانع لما اعطیت (سیره حلبی ص ۳۴۱)

بنام او افتد .

سیاهی شب همه جا را فرا گرفت ، سر بازان اسلام به خوابگاه خود رفتند ، و نگاهبانان در مواضع مرتفع ، مراقب اوضاع دشمن بودند ، آفتاب با طلوع خود سینه افق را شکافت ، خورشید با اشعه پلائی خود دشت و دمن را روشن ساخت ، سرداران گرد پیامبر آمده و دوسر دار شکست خورده با گردنهای کشیده متوجه دستور پیامبر شده و میخواستند هر چه زودتر بفهمند که این پرچم پرافتخار بدست چه کسی داده خواهد شد (۱)

سکوت پر انتظار مردم با جمله پیامبر که فرمود: **علی کجا است در هم شکست**، در پاسخ او گفته شد که او دچار عارضه چشم است ، و در گوشه‌ای استراحت نموده ، پیامبر فرمود او را بیاورید ، طبری میگوید علی را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر فرود آوردند ، و این جمله حاکی است که عارضه چشم بقدری سخت بوده که سردار را از پای در آورده بود، پیامبردستی بر دیدگان او کشید ، و در حق او دعا نمود، این عمل و آن دعا ، مانند دم مسیحائی آنچنان اثر نیک در دیدگان او گذارد که سردار نامی اسلام تا پایان عمر بدرد چشم مبتلا نگردید .

مقام فرماندهی بعلی دستور پیشروی داد و در ضمن یاد آور گردید که قبل از جنگ نمایندگانی را بسوی سران دژ اعزام بدارد و آنها را بائین اسلام دعوت نماید و اگر نپذیرفتند ، آنها را بوظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا سازد که باید خلع سلاح شوند و با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلامی آزادانه زندگی کنند (بحار ۲۱ ص ۲۹) و اگر به هیچ کدام گردن ننهاده‌اند، راه نبرد را پیش گیرد و جمله زیر آخرین جمله‌ای بود که مقام فرماندهی بدر قراه علی ساخت و گفت : **لئن یهدی الله بک رجلاً واحداً خیر من ان یکون لک حمر النعم** هر گاه خداوند یک فرد را بوسیله تو هدایت کند، بهتر از این است که شتران سرخ موی مال تو باشد و آنها را در راه خدا صرف کنی (صحیح مسلم ۵ ص ۱۹۵ ، صحیح بخاری ۵ ص ۲۲ و ۲۳) و پیامبر عالیقدر اسلام در بجهت جنگ باز در فکر راهنمایی مردم بوده و می‌رساند که تمام این نبردها برای هدایت مردم است .

(۱) عبارت طبری در این بحث چنین است: فتطا اول ابو بکر و عمر .